

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۱/۲

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۱/۲۹

تحول مفهوم قدرت از سخت به نرم و کاربرد آن از سوی آمریکا در مورد ایران

نوشته

محمدرضا مرندی*

زهره عابدینی**

چکیده

انقلاب اسلامی ایران در اولین اعلان موجودیت خود در تضادی آشکار با دایره تقسیم شده قدرت در زمان خود قرار گرفت. جوزف نای قدرت را دارای دو لایه سخت و نرم می‌داند (سلیمانی پورلک، ۱۳۸۹: ۲۴). قدرت نظامی و اقتصادی به مثابه قدرت سخت و نیمه سخت می‌توانند دیگران را به تغییر مواضع خود سوق دهند. قدرت نرم عبارت است از «توانایی کسب آنچه می‌خواهید، از طریق جذب کردن نه از طریق اجبار و یا پاداش». در دوره پس از انقلاب، اقدامات آمریکا به دفعات امنیت ملی ایران را به خطر انداخته است. در طول حدود هفت دهه گذشته ایران و آمریکا در مناسبات دو جانبه خود با فراز و فرودهایی بسیاری روبه‌رو شده‌اند. از اتحاد استراتژیک تا قطع روابط و درگیری نظامی را می‌توان در پرونده مناسبات این دو کشور مشاهده کرد. بررسی مناسبات آمریکا با جمهوری اسلامی ایران نشان‌دهنده این واقعیت است که در دهه اول پیروزی انقلاب، آمریکا بیشتر از قدرت سخت علیه ایران استفاده کرده است که نمونه بارز آن، تحریم‌های اقتصادی، حمله نظامی به طبرستان، همکاری آمریکا با عراق در طول جنگ تحمیلی و وقوع درگیری‌های مستقیم و غیر مستقیم نظامی این کشور با ایران است. با شکست آمریکا در کاربرد قدرت سخت علیه ایران، این کشور از قدرت نرم علیه ایران استفاده بیشتری کرده است. بر همین اساس سیاست آمریکا در برابر ایران به ویژه پس از ۱۱ سپتامبر آمیزه‌ای از شاخص‌های نرم و سخت است که اولی در مقام بستر ساز، مکمل و توجیه‌کننده عمل کرده است.

کلیدواژه: ایران، آمریکا، قدرت سخت، قدرت نرم.

مقدمه

قدرت به معنای «توانایی انجام دادن امور و نفوذ بر دیگران، جهت ایجاد تغییر مطلوب در رفتار آن‌ها» از مفاهیم بنیادین سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی کشورهاست که به مثابه بستر و

* عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی M_Marandi@ac.com

** کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان Z.abedi56@yahoo.com

زمینه بسیاری از رخداد‌های و پدیده‌ها تلقی می‌شود (سلیمانی پورلک، ۱۳۸۹: ۲۳). قدرت بر ساخت‌های اجتماعی است و از این رو با تغییر بستر اجتماعی روابط بین‌الملل، برداشت از آن و شکل آن نیز تغییر می‌کند. این واژه دیگر صرفاً بر مبنای سرزمین و عوامل مادی تعریف نمی‌شود، بلکه بر عوامل غیر مادی مثل هنجارها، گفتمان‌ها، دانش و اطلاعات نیز متکی است (وحیدی، ۱۳۸۶: ۶۹۸). در برداشت‌های سنتی روابط بین‌الملل، قدرت مفهوم تک‌بعدی فرض و بیشتر بر قدرت اجباری و ساختاری تأکید می‌شد و تأثیر تکنولوژی نیز بر قدرت محدود بود و تن‌ها نقش ابزاری داشت، اما تأثیر فراتکنولوژی‌ها بر مفهوم قدرت، بسیار عمیق و گسترده است و زمینه دگرگونی عمیق و گسترده را در مفهوم قدرت فراهم ساخته است.

انقلاب اسلامی در اولین اعلان موجودیت خود در تضادی آشکار با دایره تقسیم‌شده قدرت در زمان خود قرار گرفت. این مسئله باعث شد که ایران با دشمنی قدرت‌های بزرگ خصوصاً آمریکا روبه‌رو شود. آمریکا با فروپاشی شوروی تمام توان و هجوم خود را در دو جبهه نرم‌افزاری و سخت‌افزاری متوجه ایران کرد. لذا جمهوری اسلامی ایران از بدو تأسیس تاکنون چالش‌ها و تنش‌های متعددی با دولت‌های مختلف ایالات متحده آمریکا داشته است. که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: «حمایت همه جانبه و استراتژیک از نظام سیاسی شاه، ضبط دارایی‌ها و اموال ایران، حمله نظامی به طبرستان و انجام چند توطئه براندازی و کودتا در حمایت از ضدانقلاب، حمایت از رژیم صدام حسین در جنگ تحمیلی، تحریم‌های گسترده مالی - پولی و تکنولوژیکی؛ حمله به سکوها نفتی و هواپیمای مسافربری، حمایت از طالبان علیه ایران، اجرای سیاست مهار دوگانه، قرار دادن ایران در محور شرارت و تصویب بودجه‌ای برای براندازی نظام سیاسی ایران، جنجال‌سازی بر سر برنامه هسته‌ای ایران و استفاده از حربه‌هایی از قبیل حقوق بشر و تروریسم». این موارد نشان می‌دهد که آمریکا در مورد ایران هم از قدرت سخت و هم از قدرت نرم بهره برده است.

در این پژوهش با طرح این سؤال که «آیا دگرذیسی در رفتار آمریکا در استفاده از قدرت سخت به سوی قدرت نرم در مواجهه با ایران وجود دارد؟» سعی بر آن شده است بررسی شود که در راستای تحول مفهوم قدرت از قدرت سخت به نرم؛ شیوه استفاده آمریکا از قدرت علیه ایران دچار چه تحولی شده است. متغیر اصلی مفهوم قدرت با تغییرات خود در طول زمان بر اثر تحولات سیاسی و پیشرفت تکنولوژی، تعیین‌کننده سمت و سوی استراتژی‌ها و سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران بوده است. و به نظر می‌رسد آمریکا با توجه به ظهور ابزارهایی چون دیپلماسی عمومی و وقوع انقلاب اطلاعات تلاش دارد که از ابزارهای قدرت نرم در مواجهه با ایران استفاده کند.

مبانی نظری بحث

۱. قدرت

به طور کلی دو رویکرد عمده به مفهوم قدرت وجود دارد. رویکرد نخست، قدرت را همچون کالایی تعریف می‌کند که می‌توان آن را تصاحب کرد و در مالکیت خود در آورد. رویکرد دوم بر این مبناست که قدرت چیزی نیست که بتوان مالک آن شد (جونز و دیگران، ۱۳۸۶: ۷-۵). از قدرت تعاریف متعددی ارائه شده است که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم. در دیکشنری وبستر قدرت معادل و مترادف مفاهیمی چون کنترل، اقتدار، فرمان، تسلط، اختیار قانونی و توانایی قضاوت به‌کار گرفته شده است (Gove, 1986: 1778-9). دیکشنری آکسفورد نیز تعریف زیر را از قدرت ارائه داده است: «توانایی انسان برای انجام کاری یا عملی؛ کنترل بر روی دیگران، توانایی فرد، گروه، کشور و یا دولتی برای نفوذ و اثرگذاری زیاد» (Cowie, 1989: 970). پاتریک اسولیوان درباره قدرت می‌نویسد: «قدرت چیزی است که یک فرد یا گروهی از مردم را قادر می‌سازد که اقدامی درباره دیگران انجام دهند». به نظر او قدرت یک مفهوم تجربیدی است برای ابزار و وسایلی که ما به وسیله آن‌ها کنترلی را بر رفتار همقطاران خود اعمال می‌کنیم. به نظر وی قدرت از طریق نیروی انتظامی، دیپلماسی، مهارت و زرنگی در روابط اقتصادی، گردآوری و کاربرد اطلاعات و نیز پخش ایده‌ها و نظرات اعمال می‌شود (Sullivan, 1986: 77).

هانس مورگنتا درباره قدرت می‌گوید: «توانایی انسان بر اذهان و اعمال دیگران و درباره قدرت سیاسی؛ آن را وجود کنترل در روابط متقابل دارندگان اقتدار عمومی و نیز میان اقتدار عمومی و مردم می‌داند.» (عالم، ۱۳۷۶: ۸۹). گلاسner قدرت را عبارت از عواملی که یک بازیگر را قادر می‌سازد تا رفتار بازیگران دیگر را که در راستای منافع و اولویت‌های مورد نظرشان قرار دارد تحت نفوذ قرار دهند، می‌داند (Glassner&fahter, 2004: 261). برخی قدرت را بر ۳ قسم می‌دانند: سخت (نظامی)، نرم (فرهنگی)، نیمه سخت یا نیمه نرم (سیاسی و اقتصادی). نای قدرت را دارای دو لایه سخت و نرم می‌داند. قدرت نظامی و اقتصادی به مثابه قدرت سخت می‌توانند دیگران را به تغییر مواضع خود سوق دهند. این نوع قدرت بر پاداش‌ها (هویج) و تهدیدها (چماق) مبتنی است. اما گاهی نیز می‌توان نتایج دلخواه را بدون تهدید یا پاداش ملموس کسب کرد، این شیوه رسیدن غیر مستقیم به نتایج مطلوب چهره دوم قدرت نامیده می‌شود. بر این پایه، یک کشور می‌تواند به مقاصد مورد نظرش در سیاست جهانی نائل آید، چون کشورهای دیگر، ارزش‌های آن را می‌پذیرند؛ از آن تبعیت می‌کنند؛ تحت تأثیر پیشرفت و آزاد اندیشی آن قرار می‌گیرند و در نتیجه خواهان پیروی از آن می‌شوند. بنابراین «قدرت نرم عبارت است از توانایی کسب آنچه می‌خواهید، از طریق جذب کردن نه از طریق اجبار و یا پاداش» (Nye, 2004: 5). قدرت اعم از نرم و یا سخت در هر صورت محصول ترکیب و امتزاج سرچشمه‌ها و عوامل متعدد و متنوع قدرت ملی است که عوامل فرهنگی، رسانه‌های و دیپلماتیک نیز جزء مجموعه مؤلفه‌ها و عوامل قدرت محسوب می‌شوند. به عبارتی

قدرت ملی هر کشور که جایگاه آن را در سلسله مراتب قدرت جهانی تعیین می‌کند برابند تمامی مؤلفه‌ها، عوامل و متغیرهای قدرت است و این امر تعیین‌کننده رتبه و جایگاه کشور در سطح منطقه‌ای و جهانی است (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۸-۲۵۷).

۲. دیپلماسی و دیپلماسی عمومی

دیپلماسی دارای تعاریف متعددی است. در یک تعریف بسیط، «دیپلماسی هنر برقراری و تقویت روابط دو جانبه و چند جانبه با هدف تأمین منافع ملی است» (داداندیش و احدی، ۱۳۹۰: ۱۴۷). در حقیقت دیپلماسی هنر و فن اداره سیاست خارجی، تنظیم روابط بین‌الملل و حل و فصل اختلافات بین‌المللی از شیوه‌های مسالمت‌آمیز تعریف می‌شود. همچنین دیپلماسی را می‌توان «دانش ارتباط میان سیاست‌مداران و سران کشورهای جهان دانست.» اقناع مهم‌ترین ابزار و دستاورد دیپلماسی است (طلوعی، ۱۳۸۵: ۴۷۱). پیشنهاد پاداش و تهدید به مجازات نیز در بین ابزارهای دیپلماسی هستند. دیپلماسی در دنیای امروز دستخوش دگرگونی‌های اساسی شده است، به گونه‌ای که امروزه چهار نوع دیپلماسی از سوی کشورهای جهان به کار گرفته می‌شود که عبارت‌اند از: دیپلماسی پنهان، دیپلماسی آشکار، دیپلماسی عمومی و دیپلماسی خط دو. دیپلماسی در شکل سنتی محدود به دیپلماسی آشکار و پنهان بود ولی امروزه به علت بسط و گسترش روابط بین‌الملل، تحولات تکنولوژیک، همبستگی و وابستگی متقابل واحدهای سیاسی به هم، تعارضات ایدئولوژیک، توسعه وسایل ارتباط جمعی و افزایش نقش افکار عمومی؛ شاهد اعمال چهره‌های دیگر دیپلماسی (عمومی و خط دو). هستیم. «دیپلماسی خط دو به نوعی از دیپلماسی گفته می‌شود که بازیگران آن را بخش غیردولتی تشکیل داده و حوزه‌ها، موضوعات و عرصه‌هایی را در بر می‌گیرد که اغلب در گذشته متولی آن‌ها دولت‌ها بوده‌اند.» شکل دیگری از دیپلماسی که در دنیای امروز مورد توجه است، دیپلماسی عمومی است. اصطلاح دیپلماسی عمومی را نخستین بار در سال ۱۹۶۵ الموند گولیون به کار برد. وی دیپلماسی عمومی را عبارت از «ارتباطات معطوف به منافع ملی یک کشور از طریق ارتباط با مردم خارج از مرزهای جغرافیایی» عنوان کرد. با این تعریف، مسائلی از قبیل اعزام دانشجویان به خارج، پذیرش بورس‌های تحصیلی، خبرنگاران اعزامی، فرایند ارتباط میان فرهنگی، برگزاری انواع جشنواره‌های هنری، همایش‌ها و سمینارهای فرهنگی و پخش برنامه‌های صوتی و تصویری و حتی ایجاد سایت‌های اینترنتی همه و همه در حوزه دیپلماسی عمومی قابل بحث است (هادیان و احدی، ۱۳۸۸: ۸۸-۹۰). به نظر نای «دیپلماسی عمومی شامل برقراری روابط بلند مدت است که محیطی مستعد را برای سیاست خارجی یک حکومت فراهم می‌کند» (Nye, 2004: 107). اهمیت دیپلماسی عمومی به ویژه به لحاظ ارتقای وجه یک کشور مد نظر است و در واقع سازوکاری برای افزایش قدرت نرم به شمار می‌رود (هادیان و احدی، ۱۳۸۸: ۸۶). در دیپلماسی عمومی، تلاش عمده سیاست‌مداران، ارتباط با مخاطب عام و نخبگان

برای جهت‌دهی به افکار عمومی است و در این رابطه قدرت نرم، منبع دیپلماسی عمومی تلقی می‌شود. با گسترش دیپلماسی عمومی، قدرت نرم یک کشور می‌تواند بهبود یافته و تقویت شود. امروزه کشورهای مختلف جهان با توجه به تحولات تکنولوژیکی و سیاسی، بسته به توان خود، تلاش دارند تا علاوه بر قدرت نظامی و اقتصادی (سخت)؛ از ظرفیت‌های قدرت نرم و دیپلماسی عمومی نیز برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود بهره ببرند (داداندیش و احدی، ۱۳۹۰: ۱۴۶). از جمله مفاهیمی که نزدیکی با مفهوم دیپلماسی عمومی دارد، قدرت نرم است. دیپلماسی عمومی از ظرفیت‌ها و مؤلفه‌های قدرت نرم استفاده می‌کند تا به اهداف خود برسد که مهم‌ترین آن تأثیرگذاری بر رفتار سایر دولت‌ها است (هادیان و احدی، ۱۳۸۸: ۱۰۱).

یافته‌های تحقیق

۱. سیاست خارجی آمریکا

سیاست خارجی را می‌توان مجموعه اهداف و روش‌هایی دانست که یک دولت در مقابل دول خارجی در جهت دفاع از منافع ملی خود دنبال می‌کند (ازغندی، ۱۳۷۰: ۱۳). دو سمت‌گیری کلی در سیاست خارجی آمریکا قابل مشاهده است:

الف. انزوگرایی

موقعیت جغرافیایی آمریکا، ساختار نظام بین‌المللی در قرن نوزدهم، ایستارها و نیازهای داخلی، بزرگ‌ترین عوامل در پذیرش سمت‌گیری انزوگرایی از سوی ایالات متحده در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شد. به لحاظ جغرافیایی دو اقیانوس پهناور اطلس و آرام جداکننده آمریکا از اروپا و آسیا هستند ... با وجود همه پیشرفت‌های فناوری، هواپیماهای مافوق صوت و دورپرواز، موشک‌های قاره‌پیما و حملات تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ هنوز هم واقع‌شدن ایالات متحده در میان دو اقیانوس پهناور آرام و اطلس و نداشتن همسایه‌ای نیرومند و دردرساز، موجب شده است آمریکا همچنان خود را یک کشور جزیره‌ای به شمار آورد (عزتی، ۱۳۸۲: ۷۱-۲). به مدت بیش از یک قرن سیاست‌مداران و نظریه‌پردازان آمریکا از این رهنمود پیروی کردند و در سایه آن، اقتصاد، فرهنگ و جامعه آمریکا به سرعت گام‌های پیشرفت و ترقی به جلو را برداشت به گونه‌ای که در پایان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در همه شاخص‌های تولیدی و اقتصادی از اروپا پیش افتاد (Plano & Roy, 1982: 390).

ب. استراتژی جهان‌گرایانه (مداخله‌گرایانه)

توسعه و پیشرفت داخلی در آمریکا و تحول در قابلیت‌های ملی آن کشور در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم، زمینه‌های لازم را برای اتخاذ استراتژی جهان‌گرایانه را در ایالات متحده آمریکا فراهم آورد. «توسعه داخلی در این کشور به گونه‌ای چشم‌گیر بود که ابزارهای قدرت ملی آن کشور را در عرض سه دهه در حدود سه برابر افزایش داد. در دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ صادرات

آمریکا در حدود ۲۰۰ درصد و جمعیت آن کشور نیز در حدود ۱۰۰ درصد افزایش پیدا کرد.» این روند قابلیت‌های آمریکا را به گونه‌ای بالا برد که نخبگان آن کشور برای خود رسالت فراگیری قائل می‌شدند (متقی، ۱۳۷۶: ۲۵). به تدریج از اواخر قرن نوزدهم دگرگونی در استراتژی انزوگرایی آغاز شد. شرکت آمریکا در کنفرانس برلین راجع به آفریقای غربی (۵-۱۸۸۴)، اتخاذ سیاست درهای باز در چین، جدال با بریتانیا بر سر مرزهای ونزوئلا، درخواست آمریکا برای کنترل انحصاری کانال پاناما و تجدید نظر در مرزهای آلاسکا به رغم اعتراض‌های کانادا، همگی نشانه‌هایی بود دال بر اینکه ایالات متحده آمریکا خواهان برتری مطلق در نیمکره غربی و نفوذ تدریجی در نیمکره شرقی است. نقطه عطف سیاست خارجی آمریکا و آشکار شدن تحول تدریجی از انزوگرایی به جهان‌گرایی با جنگ اسپانیا و آمریکا در سال ۱۸۹۸ نمایان شد. به موجب این جنگ پورتوریکو، گوام، فیلیپین و جزایر هاوایی به ایالات متحده آمریکا ملحق شد. پس از جنگ آمریکا و اسپانیا، تداوم افزایش قدرت اقتصادی و سیاسی آمریکا، وابستگی بیش از حد اقتصادهای اروپایی را به آمریکا و سرانجام تهدیدات امنیتی در خلال جنگ جهانی نخست، موجب شد سمت‌گیری سیاست خارجی آمریکا به سوی جهان‌گرایی و مداخله تغییر کند، اما گام اصلی با ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم برداشته شد (حمیدی‌نیا، ۱۳۸۴: ۱-۵۴۰). آمریکا در ۶ آوریل ۱۹۱۷ رسماً علیه دول محور وارد جنگ جهانی اول شد. پس از جنگ ویلسون، رئیس‌جمهور آمریکا، با صدور بیانیه‌ای که شامل ۱۴ ماده بود، آرمان‌های ایالات متحده آمریکا به منظور حفظ صلح و امنیت جهانی و جلوگیری از بروز دوباره جنگ را به آگاهی جهان رساند اما به علت اینکه اکثر مردم آمریکا خواستار ادامه سمت‌گیری انزوگرایی و عدم مداخله در امور اروپا و جهان بودند، لذا نخستین گام با شکست مواجه شد و با به قدرت رسیدن حزب جمهوری‌خواه در سه انتخابات پی در پی در دهه ۱۹۲۰، سیاست جهان‌گرایی به طور موقت به کناری نهاده شد. وودرو ویلسون، رئیس‌جمهور آمریکا، قوی‌ترین طرفدار جامعه ملل بود، اما سنای آمریکا از تصویب عضویت آمریکا در آن خودداری کرد و بدین جهت قوی‌ترین قدرت جهان در نوعی انزوا فرو رفت (مک‌لین، ۱۳۸۱: ۴۵۹). آغاز جنگ جهانی دوم و حمله ژاپن به آمریکا در سال ۱۹۴۱ برای همیشه سمت‌گیری انزوگرایی را در آمریکا به حاشیه تاریخ سپرد. استراتژی جهان‌گرایی پس از جنگ دوم تاکنون دارای دو مرحله زمانی بوده است. مرحله اول، از پایان جنگ جهانی دوم تا فروپاشی شوروی ادامه یافت. در این مرحله آمریکا از طریق فعالیت در سازمان ملل متحد و ایجاد اتحادها و ائتلاف‌هایی با هم پیمانان خود، اردوگاه شرق را محاصره، محدود و سپس از کار انداخت (حمیدی‌نیا، ۱۳۸۴: ۵۴۱). استراتژی رسمی سیاست خارجی آمریکا در این دوره، سد نفوذ بود که هدف از آن جلوگیری از گسترش نفوذ کمونیسم در سطح جهان بود (والرشتاین، ۱۳۷۷: ۴۴). رؤسای جمهور آمریکا تا اواخر دهه ۱۹۸۰ همچنان شوروی را حریف اصلی خود به شمار می‌آوردند تا اینکه جورج بوش در ۱۲ می ۱۹۸۹ به طور صریح ملغی شدن این سیاست را اعلام کرد

(یانگ، ۱۳۸۳: ۵-۳۶۴). مرحله دوم از فروپاشی شوروی آغاز و هم اکنون نیز ادامه دارد. در این مرحله به نظر می‌رسد استراتژیست‌ها و سیاست‌مداران آمریکایی با توجه به فروپاشی یکی از دو قطب قدرت در سیستم پیشین (نظام دو قطبی)، نظام بین‌المللی امروزی را سلسله مراتبی دستوری و یا یک قطبی می‌دانند. با توجه به این وضعیت آمریکا بر میزان مداخلات خود در امور جهانی افزوده و مدافع جهانی شدن اقتصاد، فرهنگ و سیاست تحت نام‌هایی نظیر جهانی‌شدن سرمایه و سرمایه‌داری، گسترش دموکراسی و حقوق بشر و در نهایت فرهنگ غربی به معنای کلی آن است (حمیدی‌نیا، ۱۳۸۴: ۵۴۲).

۲. قدرت و سیاست خارجی آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران

۲.۱. ایران و سیاست خارجی دولت کارتر

دولت کارتر تا پاییز ۱۳۵۷ درک عمیقی از بحران ایران نداشت. جنبش‌های انقلابی و عملیات ایدایی از سال ۱۳۵۶ آغاز شده بود ولی حکومت کارتر تنها در آبان ۱۳۵۷ خطر را جدی گرفت (همان: ۶۱۷). وقتی که کارتر در سال ۱۳۵۶ به تهران آمد؛ ایران را جزیره ثابت در منطقه ناآرام و متشنج خاورمیانه خواند (ستوده و کاویانی، ۱۳۷۹: ۳۲). یکی از حوادث تأثرگذار این دوره در روابط بین ایران و آمریکا اشغال سفارتخانه آمریکا در تهران است. کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا، مصمم بود آزادی گروگان‌ها را به دست آورد و برای رسیدن به این هدف، وی مایل بود تمام گزینه‌ها را بررسی کند، از جمله گزینه نظامی. به همین دلیل کاخ سفید به استفاده از قدرت سخت روی آورد و در گام اول، برنامه‌هایی را به منظور ایجاد فشار اقتصادی و بین‌المللی در پیش گرفت. آمریکا دارایی‌های ایران را در آمریکا که تقریباً ۱۲ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود، مسدود کرد (کامروا، ۱۳۸۸: ۱۹۵). همچنین کارتر علاوه بر مسدود کردن کلیه دارایی‌های ایران در همه بانک‌های آمریکایی و شعبه‌های خارجی آن؛ دستور قطع خرید نفت از ایران را نیز صادر کرد (ستوده و کاویانی، ۱۳۷۹: ۱۲۵). در ۴ اردیبهشت ۱۳۵۹ نیروهای آمریکایی با هدف آزادسازی گروگان‌های این کشور در صحرای طبس پیاده شدند که با شکست مواجه شدند. این عملیات ناموفق نجات سبب شد تا بحران گروگان‌گیری هشت ماه دیگر ادامه یابد (کامروا، ۱۳۸۸: ۱۹۵). در ۱۸ تیر سال ۱۳۵۹ ردپای آمریکا در کودتای نافرجام نوژه قابل بررسی است. از دیگر وقایع مهم در دوره کارتر، شروع حمله عراق به ایران است. روز ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ (۳۱ شهریور ۱۳۵۹). نیروهای عراقی از هشت محور زمینی به ایران هجوم آوردند و فرودگاه‌های نظامی، تأسیسات نظامی و اهداف اقتصادی ایران را بمباران کردند (کامروا، ۱۳۸۸: ۲۰۸). در فاصله ژانویه ۱۹۷۹ تا ژانویه ۱۹۸۰ رویدادهایی در مناطق مختلف جهان و به ویژه خلیج فارس به وقوع پیوست که دولت کارتر را وادار کرد بار دیگر به سیاستی برگردد که بر قدرت مبتنی است. مهم‌ترین این رویدادها تسخیر لانه جاسوسی آمریکا و گروگان‌گیری اعضای آن در چهارم نوامبر ۱۹۷۹ و هجوم روس‌ها به افغانستان در ۲۵ دسامبر

همان سال بود. این رویدادها سیاست خارجی آمریکا را در یک پارادوکس منطقی در منطقه خلیج فارس گرفتار کرد. از یک سو، ایران حائل مهم بین روس‌ها و خلیج فارس حتی پس از اشغال افغانستان بود و از این رو، ایالات متحده می‌بایست از آن در برابر هجوم احتمالی روس‌ها حمایت کند و از سوی دیگر، نظام انقلابی حاکم بر ایران تهدیدی برای آمریکا در منطقه به شمار می‌رفت و با اشغال سفارت، در واقع، علائق امنیتی آن را در معرض تعرض قرار داده بود (پورسعید، ۱۳۹۰: ۸۴). «این امر محتمل بود که براساس تئوری دومینو، صدور ارزش‌های انقلابی از ایران، بخش مهمی از کشورهای منطقه را دچار تنش و در نتیجه این امکان را برای روس‌ها فراهم کند که در آن‌ها مداخله کنند» (همان: ۸۵). بدین ترتیب، برژینسکی در تیرماه ۱۳۵۹ برنامه مذاکره محرمانه مقامات عالی‌رتبه آمریکا و عراق را طراحی کرد. ملاقات محرمانه صدام و برژینسکی در مرز ایران به منزله چراغ سبز آمریکا به عراق برای آغاز جنگ بود (تیرمن، ۱۳۷۳: ۹۸). حدود دو ماه بعد از این ملاقات، تهاجم عراق علیه ایران شروع شد.

۲.۲. سیاست خارجی آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران از ریگان تا فروپاشی شوروی

سیاست و رفتار ریگان در قبال ایران بسیار پیچیده و متناقض بود که از ساده‌سازی جهان به دو قطب مسکو-واشینگتن از سوی ریگان و ماهیت پیچیده انقلاب اسلامی ایران ناشی می‌شد. ماهیت پیچیده و چند سویه ایران موجب سردرگمی و بروز شکاف میان سیاست‌گذاران و مقامات دیپلماتیک آمریکا در قبال ایران شد. ایران نه در جهت نفوذ شوروی و توسعه‌طلبی آن قرار داشت که با آن برخورد شود و نه در اردوگاه غرب و از متحدین آن محسوب می‌شد که از آن حمایت کند. براساس چنین رویکردی، سیاست خارجی ریگان در قبال ایران بر محورهای متعارضی استوار بود. سیاست و رفتار وی در قبال ایران از دشمنی و تلاش برای سرنگونی تا برقراری روابط و امید به دوستی، از احساس تهدید تا احساس اتحاد، از توسل به زور تا مذاکره، از فشارهای غیر مستقیم نظامی تا دیپلماسی پنهان و آغاز جنگ محدود، در نوسان بود. «بر این اساس می‌توان سیاست خارجی ریگان در قبال ایران را به سه دوره متفاوت تقسیم کنیم: الف. سلبندی و تضعیف ب. تلاش برای بهبود روابط ج. مداخله مستقیم نظامی و جنگ کم شدت» (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۱۵-۱۱۳).

الف. سلبندی و تضعیف

آمریکا این سیاست را پس از جنگ جهانی دوم مبنای سیاست خود در قبال شوروی قرار داد و به محدود کردن و جلوگیری از گسترش نفوذ آن در سراسر جهان پرداخت (کلگی و ویتکف، ۱۳۸۲: ۵۰۸-۱۳). دولت ریگان این سیاست را در قبال انقلاب اسلامی ایران به کار بست و تلاش کرد امواج انقلاب اسلامی را در درون مرزهای جغرافیایی ایران محدود کند. از وقایع مهم دوره ریاست جمهوری ریگان در آمریکا، جنگ بین ایران و عراق بود. این جنگ هرچند در دوره کارتر شروع شده بود ولی تقریباً به‌طور کامل در دوره ریگان بود.

در ژانویه ۱۹۸۴، دولت ریگان نام ایران را در فهرست کشورهای حامی تروریسم قرار داد (تیمرم، ۱۳۷۳: ۵۸-۲۵۷). به دنبال آن تحریم تجاری ایران از سوی آمریکا صورت گرفت که پایان ابهام دیپلماتیک حاکم بر اتحاد و دوستی آمریکا با صدام حسین بود. آمریکا ضمن چشم‌پوشی از استفاده عراق از سلاح شیمیایی، در اوایل سال ۱۹۸۵ اطلاعات حساس مربوط به شناسایی ماهواره‌ای را در اختیار عراق قرار داد تا این کشور را در حملات هوایی خود یاری کند (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۱۱۹).

ب. دوره تلاش برای بهبود روابط (۱۳۶۴-۱۳۶۶)

دوره دوم سیاست دولت ریگان در قبال ایران به علت طولانی‌شدن جنگ ایران و عراق و آغاز جنگ نفت‌کش‌ها در خلیج فارس، ناتوانی آمریکا در آزادسازی گروگان‌های خود در لبنان و مسائل و مشکلات سازمانی و نگرش متفاوت مقامات سیاست‌گذار در دولت ریگان بود (همان: ۱۲۰). به گروگان گرفته شدن چندین نفر از اتباع آمریکا در لبنان، ماجرایی ربهوده شدن هواپیمای TWA در خرداد ۱۳۶۴ و آزادی سرنشینان آن با میانجی‌گری ایران این احتمال را در محافل آمریکایی قوت بخشید که ایران در میان گروهای لبنانی و فلسطینی دارای نفوذ است. لذا از ماه‌های پایانی ۱۳۶۴ آمریکا رویه‌ای متفاوت از گذشته در پیش گرفت و ضمن تلاش برای برقراری رابطه پنهانی با عناصر میانه‌رو در حکومت ایران، مبادرت به صدور برخی از جنگ‌افزارها و تسلیحات مورد نیاز ایران در برابر آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان کرد. اوج این نقشه حضور رابرت مک فارلین، در تهران در ۳ خردادماه ۱۳۶۵ بود (صادقی، ۱۳۷۳: ۸-۲۰۰). در این دوره دولت ریگان در فرایندی پیچیده برای بهبود روابط با ایران به‌طور پنهانی مقادیری سلاح به ایران ارسال کرد و امیدوار بود در قبال آن ایران از نفوذ خود روی سازمان‌های فعال در لبنان که گروگان‌های آمریکایی را در اختیار داشتند برای آزادسازی آن‌ها استفاده کند (ریگان، ۱۳۶۹: ۲۹). مبادله تسلیحاتی ایران و آمریکا در فوریه ۱۹۸۵ آغاز شد و با افشای این واقعه از سوی مجله شراع در لبنان و مقامات ایرانی در تهران به رسوایی بزرگی برای دولت ریگان در آمریکا تبدیل شد (کلگی و ویتکف، ۱۳۸۲: ۱۱-۵۰۸).

ج. دوره فشارها و مداخله مستقیم نظامی آمریکا (۱۹۸۷-۱۹۸۸)

پیروزی ایران در عملیات والفجر هشت و آزادی شبه جزیره فاو، همچنین اجرای عملیات کربلای پنج در شرق بصره و تصرف بخش بزرگی از مستحکم‌ترین مواضع نیروهای عراقی، آمریکا را به این نتیجه رساند که در صورت عدم مداخله جدی در جنگ و پیروزی احتمالی ایران، منافع استراتژیک آن در منطقه به خطر خواهد افتاد (حمیدی‌نیا، ۱۳۸۴: ۶۴۱). در این دوره با توجه به ماجرایی مک‌فارلین و پایان‌یافتن روش مذاکره، تغییر موازنه جنگ به نفع ایران و جریان صدور نفت از منطقه و بالأخره تغییر اوضاع بین‌المللی و تحولات ژرف در ساختار نظام دو قطبی؛ عنصر تهدید در سیاست ایالات متحده آمریکا در قبال ایران قوت گرفت و

افزایش نیروهای نظامی آمریکایی در منطقه به وقوع جنگ محدود و کم شدت میان آن‌ها شد (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۴ - ۱۲۳). جدول ۱ نشان دهنده برخوردهای نظامی آمریکا علیه ایران است.

جدول ۱ مهم‌ترین درگیری‌های نظامی ایران و آمریکا در خلیج فارس

موضوع	کنش‌گر	زمینه‌ها و اهداف	منطقه	تاریخ	فاصله زمانی
برخورد کشتی بریجتون به مین	ایران	اسکوروت نفت‌کش‌های کویتی	حوالی جزیره فارسی	۱۳۶۶/۵/۲	۲ روز
حمله آمریکا به کشتی ایران اجر	آمریکا	برخورد بریجتون به مین	بین بحرین و ایران	۱۳۶۶/۶/۳۰	۸
درگیری قایق‌های تندرو ایران با بالگردهای آمریکا	ایران- آمریکا	غرق ایران اجر	حوالی جزیره فارسی	۱۳۶۶/۷/۱۶	۱۶
حمله موشکی به کشتی آمریکایی سانگاری در بندر الاحمدی کویت	ایران	انهدام قایق‌های تندرو	بندر الاحمدی	۱۳۶۶/۷/۲۳	۷
حمله موشکی به کشتی کویتی تحت پرچم آمریکا به نام سی ایل سیتی	ایران	انهدام قایق‌های تندرو	بندر الاحمدی	۱۳۶۶/۷/۲۴	۱
حمله به سکوی نفتی رشادت	آمریکا	حمله موشکی به کشتی آمریکایی در بندر الاحمدی کویت	غرب جزیره سیری	۱۳۶۶/۷/۲۷	۳
حمله به پایانه سی‌آیلند بندر الاحمدی کویت	ایران	حمله به سکوی رشادت	شمال شرقی بحرین	۱۳۶۶/۶/۳۰	۳
برخورد ناوچه آمریکایی ساموئل رابرتز به مین	ایران	حضور ناوگان آمریکا در خلیج فارس	غرب جزیره سیری	۱۳۶۶/۱/۲۵	۱۷۵
حمله به سکوی نفتی رشادت، سلمان، ناوچه جوشن، سهند و سیلان	آمریکا- ایران	برخورد ناوچه رابرتز به مین	خلیج فارس	۱۳۶۷/۱/۲۹	۴
حمله به کشتی تدارکاتی آمریکا و نفت‌کش انگلستان	ایران	حمله به سکوها و ناوچه‌های ایران	خلیج فارس	۱۳۶۷/۱/۲۹	۰
حمله به سکوی نفتی مبارک و حمله موشکی به کویت	ایران	حمله به سکوها و ناوچه‌های ایران	بندر الاحمدی و سواحل امارات	۱۳۶۷/۱/۳۰	۱
حمله به هواپیمای ایرباس	آمریکا		آسمان خلیج فارس	۱۳۶۷/۴/۱۲	۷۲

منبع یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۱۲۶

۳. ۲. سیاست بوش پدر در قبال جمهوری اسلامی ایران

سیاست بوش پدر را در قبال ایران می‌توان به سه مقطع زمانی تقسیم کرد. ۱. تداوم سیاست ریگان که بر سیاست موازنه قوا میان ایران و عراق مبتنی بود. این سیاست از زمان آغاز به کار دولت بوش تا حمله عراق به کویت ادامه پیدا کرد. ۲. سیاست نه صلح نه جنگ که به زمان آغاز و پایان بحران خلیج فارس مربوط می‌شود. در این مقطع، سیاست واشنگتن در برابر ایران به شدت متأثر از بحران خلیج فارس و تحولات جهانی یعنی فروپاشی شوروی بود. ۳. سیاست کنترل و مهار ایران که پس از فروکش کردن بحران خلیج فارس و فروپاشی نهایی شوروی مدنظر قرار گرفت. در این زمان بین سیاست‌مداران آمریکا ززمه‌هایی مبنی بر خطر ایران و لزوم مقابله با آن آغاز شد که با تصویب قانون منع گسترش تسلیحاتی ایران و عراق در روزهای پایانی عمر دولت بوش وسعت پیدا کرد. لذا از خطر بازسازی توان نظامی و دفاعی ایران برای منافع آمریکا در منطقه خلیج فارس سخن رانده شد. این تحریم و لزوم مقابله را باید سنگ‌بنای سیاست مهار دوجانبه آمریکا در قبال ایران بدانیم که نزدیک به یک دهه به طول انجامید و در دوره بوش پسر با بین‌المللی کردن تحریم‌ها وارد مرحله جدید شد (خسروی، ۱۳۹۰: ۸-۱۳۷). در مجموع سیاست خارجی جرج بوش در قبال ایران در مقایسه با دولت‌های پیشین متعادل و

میانه رو به نظر می‌رسد. این رویکرد جدید دولت بوش در قبال ایران که در تحولات و دگرگونی‌های عمیق جهانی و منطقه‌ای ریشه داشت، از مواضع و رفتار دولت ایران نیز نشئت می‌گرفت. در این زمینه مؤلفه‌های زیرتأثیر بسزایی داشتند:

الف. نقش ایران در آزادسازی گروگان‌های غربی در لبنان (۱۹۸۵)

ب. موضع ایران در قبال بحران خلیج فارس

ج. سیاست تنش‌زدایی

رفتارهای ایران که از نظر جرج بوش برای واشنگتن چالش برانگیز و غیر قابل قبول بودند، به قرار زیر بود:

الف. حمایت از تروریسم و گروه‌های تندرو اسلامی

ب. مخالفت با روند صلح خاورمیانه

ج. بازسازی توان نظامی و تلاش برای دستیابی به سلاح کشتار جمعی و هسته‌ای

د. نقض حقوق بشر

ه. اختلاف نظر در ارتباط با امنیت خلیج فارس. (همان: ۸-۱۶۰)

۲.۴. سیاست خارجی دولت کلinton در قبال جمهوری اسلامی ایران

مناسبات تنش‌زا و خصمانه ایران و آمریکا در دوره هشت‌ساله بیل کلinton وارد مرحله تازه‌ای شد و خصومت و رویارویی‌ها شکل عینی و آشکارتری به خود گرفت. این امر تا حد زیادی از سیاست جدید واشنگتن در قبال ایران متأثر بود که در قالب سیاست مهار دوجانبه ایران و عراق تثبیت شد. بر پایه این سیاست، ایران در زمره کشورهای یاغی و سرکش قرار گرفت و همچون عراق، تهدیدی برای امنیت منطقه خلیج فارس و ثبات جهانی به‌ویژه منافع ملی آمریکا تعریف شد که برخورد با آن گریز ناپذیر بود. دولت کلinton برای مقابله با ایران از ابزارهای چندگانه سیاسی، اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک بهره گرفت و آنچه بیش از همه مورد توجه قرار گرفت، تحریم اقتصادی و نفتی به‌ویژه ممنوعیت سرمایه‌گذاری در صنایع نفتی بود. هواداران سیاست تحریم و مهار می‌گفتند، اوضاع نابسامان اقتصادی همراه اوضاع ناگوار سیاسی ایران، به ایالات متحده امکان می‌دهد با اعمال فشارهای بین‌المللی و تحریم اقتصادی این کشور را وادار کند رفتار خارجی خود را تغییر دهد (خسروی، ۱۳۹۰: ۱۷۷). مسائل عمده مطرح شده توسط دولت کلinton در سیاست خارجی آمریکا، دموکراسی، حقوق بشر و پیشبرد مسائل اقتصادی بود (حمیدی‌نیا، ۱۳۸۴: ۶۴۲). نحوه برخورد با ایران یکی از مسائل مهم در سیاست خارجی دولت کلinton را تشکیل می‌داد. در سال ۱۳۷۲، نتیجه این بحث‌ها طراحی یک سیاست خارجی جدید به نام مهار دوگانه بود. مهار دوگانه به معنی مهار ایران و عراق مانند نحوه برخورد آمریکا در سال‌های جنگ سرد با شوروی پیشین بود. معمار این سیاست، مارتین ایندیک بود. وی در آن زمان دستیار ویژه کلinton در امور خاور نزدیک و جنوب آسیا در

شورای امنیت ملی بود (علیخانی، ۱۳۸۰: ۲-۱۵۱). سیاست مهار در قبال ایران بر این اصل اساسی استوار بود که دولت ایران دارای اهداف و رفتارهایی کاملاً متضاد با منافع ایالات متحده آمریکا در سطح منطقه است. به اعتقاد دولت کلinton، ایران، دولتی افراطی، سرکش و واپس‌گرا بود که سیاست‌ها و رفتارهایی سطح منطقه‌ای و بین‌المللی داشت منافع حیاتی آمریکا را تهدید می‌کرد، برخی از مهم‌ترین این رفتارها عبارت بودند از:

الف. حمایت از تروریسم

ب. مخالفت با روند صلح خاورمیانه

ج. بازسازی توان نظامی و دفاعی متعارف ایران

د. تلاش برای دستیابی ایران به سلاح نامتعارف

ه. اخلال در اتحاد و دوستی بین آمریکا و اعراب. (خسروی، ۱۳۹۰: ۲۰۱-۲۰۰).

هرچند دولت کلinton و هواداران سیاست مهار بیان کردند هدف آمریکا، سرنگونی جمهوری اسلامی ایران و مخالفت با حکومت اسلامی و به معنای جنگ تمدن‌ها نیست (Lake, 1994: 52). اما واقعیت حکایت از آن می‌کند که غایت اصلی سیاست مهار، چیزی فراتر از تحریم و تغییر رفتار سیاست خارجی ایران بود. «مقصود اساسی سیاست مهار ایران، تضعیف بنیان‌های اقتصادی، مالی، نظامی و به دنبال آن سیاسی کشور بود» (سیک، ۱۳۷۵: ۹۸). در حقیقت سیاست مهار سه هدف عمده داشت: «تغییر رفتار ایران، تضعیف توانایی دولت در رسیدن به اهداف خود و سرنگونی جمهوری اسلامی». به‌طور کلی آمریکا برای رسیدن به اهداف خود در سیاست مهار علیه ایران، یک سیاست چند وجهی به ترتیب زیر را در پیش گرفت:

الف. حضور نظامی در خلیج فارس و تقویت توان نظامی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به منظور مهار ایران و عراق؛

ب. تحریم اقتصادی به‌ویژه ممنوعیت سرمایه‌گذاری در صنایع نفتی ایران با هدف تضعیف اقتصادی و نظامی کشور و تغییر سیاست خارجی یا تغییر رژیم ایران؛

ج. بهره‌گیری از فعالیت دیپلماتیک در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای با هدف بین‌المللی کردن تحریم‌ها و انزوای کشور در عرصه جهانی؛

د. اقدامات سری با هدف بی‌ثبات کردن و کاهش توان داخلی ایران» (خسروی، ۱۳۹۰: ۹-۲۰۴).

۵. ۲. سیاست خارجی دولت بوش پسر در قبال جمهوری اسلامی ایران

سیاست خارجی دولت اول بوش را در قبال ایران می‌توان به سه دوره تقسیم کرد. دوره اول، از ابتدای ریاست جمهوری بوش تا حادثه ۱۱ سپتامبر را در بر می‌گیرد که اتفاق خاصی در روابط دو کشور رخ نداد و دولت بوش بیشتر درگیر امور داخلی بود. دوره دوم با حادثه یازده سپتامبر شروع شد. در این دوره ایران حتی به نیروهای بین‌المللی به رهبری آمریکا در جنگ افغانستان علیه طالبان و نیز در فرایندهای بازسازی افغانستان از توافق بن تا توکیو و مراحل دیگر

بازسازی این کشور کمک کرد که این اقدامات ایران در جهت سیاست «دیپلماسی بازدارنده» دهه ۱۹۹۰ ایران برای حفظ صلح و امنیت منطقه بود (Affrasiabi&maleki, 2003: 257-9). با این وجود «بوش در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ طی نطقی در کنگره، از ایران به همراه عراق و کره شمالی به عنوان محور شرارت یاد کرد.» (غرایاق‌زندى، ۱۳۹۰: ۲۵۵). دوره سوم سیاست بوش در قبال ایران، مرحله مهمی است، در این مرحله ۱۸ سال اقدامات و فعالیت‌های پنهانی هسته‌ای ایران آشکار و به فشار قدرت‌های بزرگ و توجه جهانی به فعالیت هسته‌ای ایران منجر شد. تقریباً پس از حمله آمریکا به عراق، استراتژی فرایندی و مرحله‌ای مشخصی، برای برنامه هسته‌ای ایران در دستور کار سیاست خارجی دولت بوش قرار گرفت. مرحله اول گزینه دیپلماسی چندجانبه بود. لذا این کشور سعی کرد از طریق آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و نیز کشورهای اروپایی؛ ایران را از ادامه کار بازدارد یا برنامه ایران را به تأخیر بیندازد. این گزینه به دنبال، انزوای سیاسی بیشتر ایران، جلوگیری از به‌کارگیری ایران در سیاست‌های منطقه و در نهایت تنزل وجهه و استعداد گسترده ایران در منطقه بود. اگر ایران بر حق خود برای غنی سازی تأکید می‌کرد، سیاست دولت بوش وارد مرحله ضدگسترش می‌شد. آمریکا در این مرحله با اشاره به سابقه پنهانکاری ایران در برنامه هسته‌ای خود و همچنین حساسیت بالای این مسئله در نظام امنیت منطقه؛ هدف ایران را تغییر صفت‌بندی راهبردی خاورمیانه ذکر کرده و آن را تهدیدی برای منطقه به‌ویژه رژیم صهیونیستی قلمداد می‌کند. این مرحله شامل سه حمله محدود هسته‌ای آمریکا یا رژیم صهیونیستی یا هر دو به تأسیسات هسته‌ای ایران، حمله هوایی گسترده و اشغال ایران می‌شد (همان: ۷-۲۵۶). در کنار همه این گزینه‌ها در ارتباط با مسئله هسته‌ای ایران در دولت اول بوش، گزینه نهایی مذاکره همه‌جانبه بود که به‌طور مستقیم ایران و آمریکا در طی آن بتوانند تمام مسائل خود را حل کنند.

در کابینه دوم بوش پسر، براساس نظریه سد نفوذ، سیاست آمریکا در قبال ایران سیاستی بین جنگ و همزیستی بود. «آمریکا برای رسیدن به سه هدف مهم سیاست سد نفوذ را دنبال می‌کرد. سطح اول تغییر رفتار، سطح دوم، تغییر ماهیت و در نهایت در صورت عملی نشدن تغییر ماهوی ایران، گزینه تغییر رژیم طرح شد، که ممکن است مسیری طولانی، پرفراز و نشیب و بسیار سخت باشد» (غرایاق‌زندى، ۱۳۹۰: ۲۸۰).

۲.۶. سیاست خارجی دولت اوباما در قبال جمهوری اسلامی ایران

اوباما با شعار تغییر در سیاست خارجی آمریکا به قدرت رسید (رهنورد و حیدری، ۱۳۸۸: ۱۹۷). اما سیاست خارجی آمریکا دچار تغییر عمده‌ای نسبت به ایران نشد و «دولت اوباما همان سیاست‌های گذشته بوش و کلیتون را مبنی بر اعمال فشار، تهدید نظامی و تحریم علیه ایران دنبال کرد» (سیمبر، ۱۳۸۹: ۱۰۷). ابزارهای اعمال فشار بر ایران در دولت اوباما نیز بیشتر حول محور تحریم، پرونده هسته‌ای ایران و حقوق بشر بوده است. سیاست حقوق بشری آمریکا در خاورمیانه ابزاری بود برای

دستیابی این کشور به اهدافش در راستای منافع ملی. دولت اوپاما از معیارهای چندگانه در ارتباط با حقوق بشر استفاده می‌کند (ذاکریان، ۱۳۸۲: ۲۰). پارادوکس سیاست حقوق بشری آمریکا در خاورمیانه در ارتباط با رفتار سخت‌گیرانه و اقدامات تحریم و تهدید آن علیه ایران به خوبی ظاهر می‌شود. ایران چون ساختار نظم منطقه‌ای و بین‌المللی پس از جنگ سرد را نمی‌پذیرد، مورد فشار شدید آمریکا قرار می‌گیرد. اعمال تحریم‌ها و فشارهای مختلف سیاسی و اقتصادی به ویژه در زمین‌های هسته‌ای در راستای تحقق سیاست یک‌جانبه‌گرایانه و ابزاری شعار گسترش دموکراسی و حقوق بشر در خاورمیانه و ایران دنبال می‌شود (سیمبر، ۱۳۸۹: ۱۳۱). سیاست‌های اوپاما در ارتباط با فعالیت‌های هسته‌ای ایران می‌تواند در چارچوب راهبردهای مختلفی قرار گیرد. فضای تبلیغاتی از طریق رسانه‌های آمریکا و سایر کشورهای غربی برای انجام عملیات روانی علیه ایران در ارتباط با فعالیت‌های هسته‌ای غیر صلح‌آمیز همانند دولت بوش، ادامه خواهد یافت، اما در عین حال اوپاما می‌کوشد تا روند اجماع‌سازی بین‌المللی در ارتباط با ایران را پیگیری کند (همان: ۴-۱۳۳).

تجزیه و تحلیل

۱. تجزیه و تحلیل کاربرد قدرت سخت از سوی آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران

در دوره کارتر گروگان‌گیری کارمندان سفارت آمریکا، تحریم اقتصادی ایران، حمله نظامی به طبرستان، کودتای نوژه و آغاز جنگ هشت ساله ایران از وقایع مهم این دوره بودند که آمریکا به واسطه آن‌ها متوسل به استفاده از قدرت عمدتاً سخت علیه ایران شد. در جریان ماجرای گروگان‌گیری، هنگامی که اقدامات نرم نتایج دلخواه آمریکا را به همراه نیاورد، این کشور از جنبه سخت قدرت علیه ایران استفاده کرد. در این راستا آمریکا در ابتدا ایران را تحریم اقتصادی کرد و ضمن مسدود کردن اموال ایران، خرید نفت از ایران را نیز متوقف کرد. حتی در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۸ به طور رسمی روابط دیپلماتیک خود با ایران را قطع کرد و در آخر از آخرین گزینه استفاده کرد و به کمک نیروهای یگان ویژه آمریکا در صدد اجرای عملیات نظامی برآمد که با شکست مواجه شد. شکست این اقدام نظامی باعث شد که آمریکا دوباره به استفاده از شیوه‌های نرم و دیپلماسی روی آورد. پس از شروع تا اتمام بحران گروگان‌گیری، آمریکا عملاً در طی حمله به طبرستان، کودتای نوژه و شروع جنگ عراق علیه ایران در قبال ایران از قدرت سخت نظامی بهره برد. عملیات نجات گروگان‌ها از سوی نیروهای نظامی ویژه آمریکا با عنوان نیروی دلتا، نقطه عطفی در سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران به شمار می‌رفت. چنان‌که شکست آن نیز به مثابه یکی از دلایل شکست جیمی کارتر در دوره بعدی انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۹۸۰ قلمداد شد (پورسعید، ۱۳۹۰: ۸۸).

با نگاهی به جدول ۱ مشاهده می‌شود که آمریکا در نیمه دوم سال ۱۳۶۶ در درگیری‌های نظامی با ایران سعی می‌کرد به حداقل ممکن اکتفا کند و مانع از برخورد گسترده میان دو کشور شود؛ حملات غیر مستقیم، حساب شده و محدود بودند؛ اما از اواخر فروردین ۱۳۶۷ الگوی رفتاری

آمریکا در درگیری‌های نظامی دگرگون شد، درگیری ایران و آمریکا در ۲۹ و ۳۰ فروردین به اوج خود رسید. آمریکا همزمان با نیروی دریایی سپاه و ارتش در منطقه نسبتاً وسیعی درگیر شد. در ۱۲ تیر نیز ضمن بروز درگیری شدید نظامی بین نیروهای ارتش و سپاه و نیروی دریایی آمریکا، هواپیمای مسافربری ایرباس هدف ناو آمریکا قرار گرفت و همه مسافران آن کشته شدند و آمریکا نشان داد آماده است حوزه جنگ را در خلیج فارس گسترش دهد و اگر ایران آتش بس را نپذیرد با اقدامات سخت‌تری روبه‌رو خواهد شد (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۷-۱۲۶).

پس از حملات ۱۱ سپتامبر و افشا برنامه پنهان هسته‌ای ایران پس از ۱۸ سال، ایران همواره با تهدید حمله نظامی آمریکا روبه‌رو بوده است در حقیقت دولت‌مردان این کشور با بیان اینکه در قبال ایران استفاده از تمام گزینه‌ها روی میز وجود دارد، اولاً اقدام نظامی را نفی نمی‌کنند و در کنار آن به مذاکره توجه بیشتری نشان می‌دهند چون آمریکا به خوبی می‌داند که ایران با افغانستان و عراق بسیار فرق می‌کند. ایران به نیروهای بین‌المللی به رهبری آمریکا در جنگ افغانستان علیه طالبان و نیز در فرایندهای بازسازی افغانستان از توافق بن تا توکیو و مراحل دیگر بازسازی این کشور کمک کرد که این اقدامات ایران در جهت سیاست "دیپلماسی بازدارنده" دهه ۱۹۹۰ برای حفظ صلح و امنیت منطقه بود. با این وجود بوش در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ طی نطقی در کنگره، از ایران به همراه عراق و کره شمالی به عنوان محور شرارت یاد کرد (غرایاق‌زندی، ۱۳۹۰: ۲۵۵). مهم‌ترین ویژگی نطق بوش در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ در کنگره آمریکا این بود که تعریف دشمن را که پیش از این همه تروریست‌ها را در برمی‌گرفت متحول و حیطه آن را به کشورهای خاص محدود کرد. از سوی دیگر برای اولین بار در لحن رئیس جمهور آمریکا، مردم ایران و حکومت آن از هم تفکیک شدند. بر این اساس مردم ایران مردمی آزادی‌خواه، متمدنی و خواهان رابطه با ایالات متحده هستند و در مقابل مسئولین ایران به عنوان اعضای ائتلاف اهریمنی آزادی‌های مردم را سرکوب می‌کنند. پس از این سخنان نیز بوش مردم ایران را ملتی به گروگان گرفته نامید (پورسعید، ۱۳۸۱: ۵-۷۰۴). از مهم‌ترین وقایع این دوره افشا شدن ۱۸ سال اقدامات و فعالیت‌های پنهانی هسته‌ای ایران است که به فشار قدرت‌های بزرگ و توجه جهانی به فعالیت هسته‌ای ایران منجر شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، آمریکا در چندین مورد از تحریم اقتصادی علیه ایران استفاده کرده و در حال حاضر نیز ایران تحت تحریم آمریکا قرار دارد. که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌کنیم. به‌طور کلی تحریم‌های اعمال شده از سوی آمریکا علیه ایران عبارت‌اند از:

۱. تحریم اعمال شده پس از تصرف سفارت آمریکا در تهران

اولین تحریم اقتصادی ایران در تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۷۹ از سوی آمریکا پس از تصرف سفارت آمریکا در تهران صورت گرفت (علیخانی، ۱۳۸۰: ۸۳). که در جریان آن تمام دارایی‌های ایران در بانک‌های آمریکا بلوکه شد.

۲. تحریم‌های آمریکا علیه ایران پس از حل مسئله گروگان‌گیری در تهران (۱۳۷۲-۱۳۵۹).

در سال ۱۳۶۳/۱۹۸۳، در اوج جنگ ایران و عراق، عملیات استانچ (Operation Staunch) با هدف جلوگیری از دسترسی ایران به تسلیحات و اقلام دو منظوره طراحی شد و ایران به فهرست کشورهای متهم به حمایت از تروریسم بین‌المللی اضافه شد (صادقی، ۱۳۷۳: ۲۰۰-۱۹۷).

تحریم‌های دوره بوش (پدر)

جرج بوش ایران را حامی تروریسم و مخالف روند صلح خاورمیانه می‌دانست. همچنین ایران را متهم به تلاش برای دستیابی به سلاح کشتار جمعی و هسته‌ای کرد و در نهایت ایران را ناقض حقوق بشر می‌دانست. در همین زمان کنگره آمریکا که معتقد بود که آمریکا نباید اشتباه گذشته خود را درباره عراق تکرار کند، تصمیم به تحریم ایران گرفت.

تحریم‌های دوره کلینتون

به اعتقاد دولت کلینتون، ایران به عنوان دولتی افراطی، سرکش و واپس‌گرا، سیاست‌ها و رفتارهایی سطح منطقه‌ای و بین‌المللی داشت که منافع حیاتی آمریکا را تهدید می‌کرد. بر این پایه سیاست مهار ایران مطرح و اجرا شد. این سیاست به دنبال انزوای اقتصادی و سیاسی ایران در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی بود (خسروی، ۱۳۹۰: ۲۰۳). سیاست مهار سه هدف عمده داشت: «تغییر رفتار ایران، تضعیف توانایی دولت در رسیدن به اهداف خود و سرنگونی جمهوری اسلامی ایران.» آمریکا برای رسیدن به این اهداف از ابزارهای گوناگونی بهره گرفت (همان: ۲۰۶). دولت کلینتون برخلاف خوشبینی اولیه طراحان سیاست مهار نتوانست متحدان بین‌المللی و منطقه‌ای را با خود همراه کند و یکی از علل عمده شکست راهبرد مهار ایران نیز همین بود.

تحریم‌های دوره بوش پسر

آنچه زمینه را برای گزینش سیاست تحریم و انزوا در دوره بوش پسر مهیا کرد، افشا شدن برنامه هسته‌ای ایران در سال ۲۰۰۳ بود. سیاست ایجاد فشار بیشتر برای تغییر رفتار یا تغییر ماهوی رژیم با امنیتی‌کردن برنامه هسته‌ای ایران امکان‌پذیرتر است و این امر در دوره دولت نهم در ایران با طرح مسئله نابودی رژیم صهیونیستی، مسئله هولوکاست و گفت‌وگوی حقوق بشری در غرب تشدید شد. سیاست تحریمی دولت بوش با سیاست تحریمی دولت کلینتون دو تفاوت اساسی داشت: اول اینکه، تحریم‌های این دوره وجه بین‌المللی داشت. این امر نشان دهنده اهمیت برنامه هسته‌ای برای صلح و امنیت بین‌المللی بود زیرا آمریکا هیچ‌گاه نمی‌توانست در موضوعی غیر از مسئله هسته‌ای تحریم علیه ایران را بین‌المللی کند. دوم اینکه تحریم‌های جدید عمدتاً با سیاست‌های تحریمی سنتی که به مردم کشورهای تحریم‌شونده آسیب می‌زد، تفاوت داشت. تحریم‌های هوشمند دولت بوش علیه ایران سه هدف را دنبال می‌کرد: اول جلوگیری از انتقال فناوری برتر و دومنظوره به ایران، دوم، فعالیت‌های غیر قانونی و خطرناک افراد و مؤسسات و سوم، تحریم‌های مالی بود. تحریم‌های علیه ایران مانند تیغ دو لبه عمل

می‌کرد؛ تحریم‌کنندگان هم سعی می‌کردند برای تغییر رفتار ایران فشار وارد کنند، هم، مشوق‌هایی برای تحت کنترل گرفتن برنامه هسته‌ای ایران ارائه کنند.

تحریم‌های دوره اوباما

آمریکا در خلال سه دهه گذشته با ابزار فشار و تحمیل زور با ایران رویارویی کرده است و دولت‌های مختلف آن نیز تاکنون تحریم‌های مختلف را علیه آن تحمیل کرده‌اند. اوباما نیز به‌رغم شعارهایی که مبنی بر تغییر داده بود، هیچ‌گونه تغییری را در این روند ایجاد نکرد و به همان سیاست اعمال تحریم و فشارها ادامه داد، یکی از ابزارهای اعمال فشار دولت اوباما بر ایران همانند اسلافش، تحریم بوده است. تحریم‌ها در دوره اوباما با شدت بیشتری پی‌گیری شد و علاوه بر تحریم اقتصادی، برخی از سیاست‌مداران، دانشمندان هسته‌ای و مسئولین دست‌اندرکار فعالیت هسته‌ای ایران تحریم شدند.

۲. تجزیه و تحلیل کاربرد قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران در دوره کارتر

از وقایع مهم پس از پیروزی انقلاب اسلامی که در روابط بین ایران و آمریکا تعیین‌کننده بود، تصرف سفارت‌خانه آمریکا در تهران و به گروگان‌گیری کارمندان آن بود. نخستین اقدام رسمی دولت کارتر برای حل مسئله و آزادی گروگان‌ها، اعزام هیئتی به تهران و مذاکره مستقیم با مقامات ایرانی بود. همزمان تلاش‌هایی صورت گرفت تا شخصیت‌هایی به عنوان میانجی با مقامات ایرانی مذاکره کنند تا راهی برای حل مسئله ایجاد شود. برای نمونه دبیرکل وقت سازمان ملل، کورت والدهایم، در سفر به تهران با قطب زاده، وزیر امور خارجه، و چند تن از اعضای شورای انقلاب از جمله آیت‌الله بهشتی دیدار کرد اما، امام خمینی (ره). و دانشجویان پیرو خط امام تقاضای او را برای ملاقات رد کردند. والدهایم در حالی تهران را ترک کرد که به اعتقاد وی آمریکایی‌ها چاره‌ای جز تحویل شاه به ایران نداشتند. پس از شکست نظامی آمریکا در طبرستان این کشور دوباره به مذاکره و استفاده از قدرت نرم برای آزادی گروگان‌ها روی آورد. پس از آنکه مجلس شورای اسلامی از سوی امام خمینی (ره). اجازه یافت در مورد گروگان‌ها به مذاکره بپردازد، مجلس شورای اسلامی شرایط ایران را برای برای مذاکره اعلام کرد. دولت آمریکا که به انتخابات ریاست‌جمهوری آتی نظر داشت، این شرایط روشن را شروعی امیدوارکننده دانست و از آن به عنوان مبنای مذاکراتش با ایران استفاده کرد و الجزایر به عنوان میانجی عمل کرد. مذاکرات طولانی و طاقت‌فرسا شروع شد که بارها تا آستانه قطع شدن بدون نتیجه پیش رفت. بدون تردید، آزادی گروگان‌ها تا قبل از انتخابات نوامبر امکان انتخاب مجدد کارتر را تقویت می‌کرد. اما این‌گونه نشد و کارتر با اختلاف زیادی به رقیب جمهوری‌خواه خود، رونالد ریگان باخت. مذاکرات با ایران تا روز جشن آغاز دوره تصدی‌گری رئیس‌جمهوری جدید آمریکا و حتی در همان روز ادامه یافت که برخی جزئیات نهایی هنوز در حال بررسی بود. نهایتاً در آن روز تمام جزئیات پیچیده انتقال عظیم منابع مالی و سایر ملاحظات حقوقی آن مشخص شد و

هم‌زمان با آن رونالد ریگان در حال ایراد سوگند ریاست جمهوری بود، دیپلمات‌های آمریکایی به دو هواپیمای الجزایری در فرودگاه مهرآباد، منتقل و از ایران خارج شدند.

۳. تجزیه و تحلیل کاربرد قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران از ریگان

تا فروپاشی شوروی

سیاست خارجی ریگان در قبال ایران بر محورهای متعارضی استوار بود. سیاست و رفتار وی در قبال ایران از دشمنی و تلاش برای سرنگونی تا برقراری روابط و امید به دوستی، از احساس تهدید تا احساس اتحاد، از توسل به زور تا مذاکره، از فشارهای غیر مستقیم نظامی تا دیپلماسی پنهان و آغاز جنگ محدود، در نوسان بود. بر این اساس می‌توان سیاست خارجی ریگان در قبال ایران را به سه دوره متفاوت تقسیم کنیم:

«الف. سدابندی و تضعیف ب. تلاش برای بهبود روابط ج. مداخله مستقیم نظامی و جنگ کم شدت» (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۱۵-۱۱۳).

دوره دوم سیاست دولت ریگان در قبال ایران به علت طولانی شدن جنگ ایران و عراق و آغاز جنگ نفت‌کش‌ها در خلیج فارس، ناتوانی آمریکا در آزادسازی گروگان‌های خود در لبنان و مسائل و مشکلات سازمانی و نگرش متفاوت مقامات سیاست‌گذار در دولت ریگان بود. به گروگان گرفته شدن چندین نفر از اتباع آمریکا در لبنان، ماجرای ربوده شدن هواپیمای TWA در خرداد ۱۳۶۴ و آزادی سرنشینان آن با میانجی‌گری ایران این احتمال را در محافل آمریکایی قوت بخشید که ایران در میان گروه‌های لبنانی و فلسطینی دارای نفوذ است. لذا از ماه‌های پایانی ۱۳۶۴، آمریکا رویه‌ای متفاوت از گذشته در پیش گرفت و ضمن تلاش برای برقراری رابطه پنهانی با عناصر میانه‌رو در حکومت ایران، مبادرت به صدور برخی از جنگ‌افزارها و تسلیحات مورد نیاز ایران در برابر آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان کرد. اوج این نقشه حضور رابرت مک‌فارلین، در تهران در ۳ خردادماه ۱۳۶۵ بود (صادقی، ۱۳۷۳: ۸-۲۰۰). افشای ماجرای مک‌فارلین لطمه شدیدی بر اعتبار آمریکا در جهان وارد کرد و همچنین فروش پنهانی سلاح به ایران اثرات عملیات استانچ^۱ را کاهش داد و لطمه شدیدی بر اعتبار سیاست خارجی آمریکا در جهان وارد کرد (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۱۲۳). این دوره در واقع چرخش موقت آمریکا در کاربرد قدرت علیه ایران بود. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ آمریکا بزرگ‌ترین متحد خود را که کاملاً در جهت منافع آمریکا در منطقه عمل می‌کرد و به ژاندارم آمریکا در خلیج فارس و دریای عمان تبدیل شده بود، از دست داد. آمریکا که توان جلوگیری از وقوع انقلاب و حفظ رژیم شاه را از دست داده بود در نهایت جزء اولین کشورهایی بود که انقلاب را به رسمیت شناخت و از این پس سعی در نفوذ و حتی مصادره انقلاب را داشت و امید آن به دولت موقت بود. در این دوره آمریکا از بحران‌های قومی حمایت می‌کرد و پس از شکست تلاش‌های دیپلماتیک برای آزادسازی گروگان‌های سفارت آمریکا، این کشور که تا آن

لحظه امیدهایی داشت با شیوه‌های دیپلماتیک به موقعیت سابق خود در ایران برگردد به سمت استفاده از قدرت سخت علیه ایران گرایش پیدا کرد. ایران را با تحریم اقتصادی مواجه ساخت و حمله تبلیغاتی شدیدی علیه آن در سطح جهانی آغاز شد. در این مقطع این کشور هم از بحران‌های قومی حمایت کرد، هم از تحریم اقتصادی استفاده کرد و هم برای آزادسازی گروگان‌ها اقدام به حمله نظامی کرد که در طبس با شکست مواجه شد. پس از آن در ۱۸ تیر ۱۳۵۹ رد پای آمریکا در کودتای نافرجام نوژه دیده شد و در نهایت با ترغیب و حمایت پنهان از صدام، رئیس‌جمهور معدوم عراق بعثی سابق، ایران را با جنگی هشت ساله درگیر ساخت. وقتی آمریکا از کاربرد قدرت سخت علیه ایران نتیجه دلخواه را نگرفت دوباره سعی کرد از راه مذاکرات غیر رسمی و شیوه‌های دیپلماتیک با ایران مذاکره کرده و به حل مشکلاتش در خاورمیانه بپردازد، که به آن‌ها اشاره شد.

سیاست ریگان در قبال جنگ ایران و عراق "جنگ بدون طرف پیروز" بود. با توجه به تحولات میدان جنگ، درماندگی و گرفتاری آمریکا در لبنان، روی کار آمدن گروهی از سیاست‌مداران طرفدار دیپلماسی پنهان در شورای امنیت ملی آمریکا؛ مرحله دوم مناسبات ایران و آمریکا در دوره ریگان آغاز و منجر به رسوایی معروف دولت ریگان، ایران - کتترا شد تا بستر مرحله سوم مناسبات دو کشور فراهم شود. این مرحله با افزایش حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس و مداخله مستقیم آن در مسائل منطقه، جنگ محدود ایران و آمریکا در خلیج فارس و هماهنگی بیشتر مسکو- واشنگتن برای پایان دادن به منازعات منطقه‌ای از جمله جنگ ایران و عراق همراه بود. سرانجام اجماع جهانی در فشار علیه ایران و تشدید آن از کانال‌های مختلف و در حوزه‌های متفاوت نظامی، سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک، در نهایت به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ منجر شد. پایان جنگ ایران و عراق امید به بهبود روابط بین ایران و آمریکا را به وجود آورد اما در اثر تحولات دیگر، به‌ویژه موضوع سلمان رشدی وضع موجود با شدت کمتری تداوم یافت (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۳۰-۱۲۹).

۴. نرم‌افزار گرای و سیاست خارجی بوش پدر در قبال ایران

با وجود اینکه سیاست دولت بوش نسب به ایران در مقایسه با دولت‌های دیگر آمریکا، میانه رو و متعادل به نظر می‌رسید اما این دلیل بر این نبود که دولت بوش به ایران اتهاماتی از قبیل نقض حقوق بشر وارد نکند. از نظر دولت جرج بوش پدر، ایران، به موازین حقوق بشر پای‌بندی نداشت (خسروی، ۱۳۹۰: ۱۶۶). در چارچوب مفهوم نظم نوین جهانی و منطقه‌ای بوش، ایران قدرتی بالقوه چالش‌زا برای منافع آمریکا در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه در نظر گرفته شد که رفتارها و اهدافی کاملاً متضاد با این کشور داشت. پس از پایان بحران خلیج فارس تلاش ایران برای بازسازی توان دفاعی- نظامی‌اش محور نگرانی‌های واشنگتن شد. دولت بوش ادعا می‌کرد که تهران با بازسازی توان نظامی خود در صدد سلطه بر منطقه خلیج فارس است. و این

مسئله باعث شد که دولت بوش دست به تحریم و کنترل تسلیحاتی ایران و عراق بزند. قرار دادن نام ایران در کنار عراقی که تازه توسط قدرت نظامی ائتلاف جهانی از کویت مجبور به عقب‌نشینی شده بود، نشان دهنده این واقعیت بود که دولت بوش معتقد بود که ایران هم ممکن است همانند عراق امنیت خلیج فارس و در نتیجه منافع حیاتی ایالات متحده را تهدید کند و در آینده چالشی بالقوه برای آن باشد. لذا بسیاری در دولت بوش اعتقاد به مهار و کنترل ایران داشتند. این نگرش با روی کار آمدن دولت کلینتون در سال ۱۹۹۳ هواداران بسیاری یافت و در نهایت طی هشت سال در قالب سیاست مهار دوجانبه ایران و عراق مبنای سیاست خارجی دولت کلینتون در قبال ایران قرار گرفت.

موضوع دیگری که پس از کنفرانس صلح مادرید به عنصری تنش‌زا بین دولت بوش و ایران قرار گرفت، روند صلح خاورمیانه است. مخالفت ایران با این کنفرانس و روند صلح مایه نگرانی دولت بوش شد. در حقیقت مخالفت ایران در حالی که طرف‌های اصلی درگیر منازعه تضعیف شده و متمایل به مصالحه بودند، برای آمریکا پذیرفته نبود. از اوایل دهه ۱۹۹۰، اختلاف بر سر این مسئله یکی دیگر از مؤلفه‌های جدید است که تنش میان دو کشور را سبب شده است.

۵. کاربرد قدرت نرم در سیاست خارجی دولت کلینتون در قبال ایران

به‌طور کلی مسائل عمده مطرح‌شده توسط دولت کلینتون در سیاست خارجی آمریکا، دموکراسی، حقوق بشر و پیشبرد مسائل اقتصادی بود (حمیدی‌نیا، ۱۳۸۴: ۶۴۲).

دولت کلینتون برای انزوای بین‌المللی و تحریم ایران از ابزارهای گوناگون سیاسی، اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک بهره گرفت. به عبارت دیگر دولت کلینتون از قدرت سخت و نرم در قبال ایران استفاده کرده است. در سطح نظامی آمریکا حضور خود را در منطقه خلیج فارس گسترش داد و روابط نظامی خود را با کشورهای متحد منطقه‌ایش گسترش داد. و در جهت توجیه این حضور گسترده در منطقه، دولت کلینتون استدلال می‌کرد چنین حضوری به منظور بازدارندگی ایران از حمله نظامی به کشورهای متحد آمریکا در منطقه و سلطه بر منطقه استراتژیک خلیج فارس ضروری است. در عرصه اقتصادی به‌طور گسترده‌ای سیاست تحریم و فشار مالی - تجاری علیه ایران در دستور سیاست خارجی دولت کلینتون قرار گرفت. بر این اساس این کشور روابط تجاری و نفتی خود را با ایران قطع کرد و سرمایه‌گذاری نفتی را ممنوع کرد. در سال ۱۹۹۶ نیز با تصویب قانون داماتو در کنگره، شرکت‌های خارجی متمایل به سرمایه‌گذاری در صنایع نفتی به مجازات تهدید شدند. این تحریم‌های اقتصادی به‌ویژه تحریم‌های نفتی ایران علاوه بر بُعد سخت‌افزاری دارای بُعد نرم‌افزاری نیز است. هدف آمریکا از این تحریم‌ها، تضعیف بنیان‌های اقتصادی و مالی دولت ایران بود. در واقع با تضعیف اقتصاد و کاهش درآمدها به ویژه نابودی صنایع نفتی، ایران به بازیگری ناتوان در منطقه تبدیل می‌شد

که نه توان پی‌گیری اهداف خود را داشت و نه از اهمیت ژئوپلیتیک برخوردار و نه قادر بود تقاضای عمومی جامعه خود را تأمین کند. دولت کلیتون هرچند می‌دانست تغییر رژیم ایران از طریق انزوا و تحریم بین‌المللی، هدفی بلند پروازانه بود، اما حداقل دو چیز را محتمل می‌دانست: «یکی تغییر رفتار و سیاست خارجی ایران و دیگری تضعیف توان اقتصادی و نظامی تهران که از طریق تحریم اقتصادی و مالی دستیابی به آن دور از نظر نبود.» یک ایران ضعیف به لحاظ نظامی و اقتصادی، گذشته از آنکه در داخل با ناآرامی و بی‌ثباتی‌های داخلی روبه‌رو شد، از پی‌گیری اهداف سیاست خارجی خود نیز باز می‌ماند.

از لحاظ سیاسی نیز دولت کلیتون به دنبال بدنام کردن ایران و القای این ایده بود که تهران تهدیدی جدی و فوری برای ثبات و صلح جهانی به‌ویژه امنیت انرژی در منطقه خلیج فارس است. در چارچوب سیاست ترویج ایران هراسی، ایران به عنوان کشوری یاغی و سرکش به حمایت مالی و معنوی از تروریسم بین‌المللی، تلاش برای بازسازی توان نظامی و تلاش برای دستیابی به توان نظامی هسته‌ای برای تسلط بر خلیج فارس، اخلال در روند صلح و مداخله در امور داخلی کشورهای منطقه و تهدید نظامی آن‌ها و نادیده گرفتن حقوق بشر و هنجارهای بین‌المللی متهم شد.

به دنبال چنین رویکردی، مناسبات ایران و آمریکا شکل خصمانه‌تری به خود گرفت و وارد مرحله جدیدی شد و برای نخستین بار پس از وقوع انقلاب اسلامی روابط تجاری و نفتی دو کشور به‌طور کامل قطع شد. دولت کلیتون بر پایه فشارها و تحریم‌های مالی و اقتصادی یک‌جانبه و چندجانبه به دنبال تغییر سیاست خارجی ایران برآمد و در حالی که گزینه نظامی و گفت‌وگو را مفید ارزیابی نمی‌کرد، تحریم اقتصادی را بهترین راهکار تلقی می‌کرد و هیچ توجهی به تحولات داخلی و سیاست خارجی ایران نداشت. به‌گونه‌ای که حتی پس از پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ چندان تغییری در سیاست آمریکا در قبال ایران به وجود نیامد. هرچند در کابینه دوم کلیتون، روزه‌هایی در بهبود روابط دو کشور گشوده شد و از سرگیری روابط سخن به میان آمد، اما در روند بن‌بست روابط گشایشی حاصل نشد و چشم‌انداز بهبود آن بیش از گذشته در ابهام و تاریکی فرو رفت (خسروی، ۱۳۹۰: ۲۲-۲۱۹).

۶. کاربرد قدرت نرم در سیاست خارجی دولت بوش پسر در قبال ایران

بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر، بوش در اظهارات و سخنرانی‌های خود علاوه بر به‌کارگیری گفتمان مبارزه با تروریسم، جایگاه ویژه‌ای نیز برای نرم‌افزارگرایی قائل شده است. وی در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ طی نطقی در کنگره، از ایران به همراه عراق و کره شمالی به عنوان محور شرارت یاد کرد. در این سخنرانی برای اولین بار در لحن رئیس‌جمهور آمریکا، مردم ایران و حکومت آن از هم تفکیک شدند. بر این اساس مردم ایران مردمی آزادی‌خواه، متمدنی و خواهان رابطه با ایالات متحده هستند و در مقابل مسئولین ایران به عنوان اعضای ائتلاف اهریمنی آزادی‌های مردم را

سرکوب می‌کنند (پورسعید، ۱۳۸۱: ۵-۷). پس از حمله آمریکا به عراق، استراتژی فرایندی و مرحله‌ای مشخصی، برای برنامه هسته‌ای ایران در دستور کار سیاست خارجی دولت بوش قرار گرفت. مرحله اول گزینه دیپلماسی چندجانبه بود. در این مقطع زمانی چون نیروهای نظامی آمریکا در دو کشور عراق و افغانستان بودند، آمریکا به طور جدی نمی‌توانست با ایران درگیر شود لذا این کشور سعی کرد از طریق آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و نیز کشورهای اروپایی؛ ایران را از ادامه کار بازدارد یا برنامه ایران را به تأخیر بیندازد.

دولت بوش در ارتباط با سیاست دموکراسی‌سازی، اقدام به مداخلات زیادی در ایران کرده است از جمله ایجاد میز ایران در وزارت امور خارجه آمریکا؛ ایجاد واحد دیده‌بان مسائل ایران در سفارت آمریکا در ابوظبی و همچنین در سفارتخانه‌های همسایه ایران، برگزاری کنفرانس "ایران: مورد دیگری برای فدرالیسم" در مؤسسه اینترپرایز به سرپرستی یکی از سناتورهای آمریکا به نام مایکل لیدن برای تشدید فشار بر ایران از طریق اقوام ایرانی و تصویب قانون حمایت از آزادی در ایران در کنگره آمریکا در بهار ۲۰۰۵ با تصویب ۶۶ میلیون دلار از ۷۵ میلیون دلار پیشنهادی وزارت امور خارجه برای تولید برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی (Addib-Moghaddam, 2007: 647). سیاست‌گذاران دولت بوش معتقد بودند ماهیت اقدامات تروریستی ایجاب می‌کند در مقابله با آن از تمام امکانات نظامی و امنیتی بهره‌برداری شود. اما از آنجا که تروریسم در بستر اجتماعی و سیاسی خاصی شکل می‌گیرد، کاربرد ابزارهای نرم نیز ضروری است. مضامین ارزشی و اصولی در عین حال که ابزاری برای ایجاد بسترهای پرورش تروریسم محسوب می‌شود، پوشش مناسبی نیز برای اقدامات سخت و نظامی بوده که در مشروع‌سازی اقدام آمریکا و کاهش هزینه‌های آن مؤثر است. به عبارت دیگر در صورت ترکیب سخت‌افزارگرایی (نظامی‌گری) با نرم‌افزارگرایی (اخلاق‌گرایی) به عبارتی قدرت سخت و نرم، نتایج بهتری عاید سیاست‌گذاران آمریکایی خواهد شد (سلیمانی‌پورلک، ۱۳۸۹: ۷۹).

۷. کاربرد قدرت نرم در سیاست خارجی دولت اوباما در قبال ایران

سیاست‌های اوباما در ارتباط با فعالیت‌های هسته‌ای ایران می‌تواند در چارچوب راهبردهای مختلفی قرار گیرد. فضای تبلیغاتی از طریق رسانه‌های آمریکا و سایر کشورهای غربی برای انجام عملیات روانی علیه ایران در ارتباط با فعالیت‌های هسته‌ای غیر صلح‌آمیز همانند دولت بوش، ادامه دارد، اما در عین حال اوباما و تیم امنیت ملی او می‌کوشند تا روند اجماع‌سازی بین‌المللی در ارتباط با ایران را پیگیری کنند. دولت اوباما برای تحقق اهداف خود از تاکتیک‌هایی مانند مذاکرات چند جانبه، محدود سازی ایران و همچنین ایجاد اجماع بین‌المللی استفاده خواهد کرد. سیاست امنیتی اوباما حول محور منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای قرار دارد. در این سیاست هرگونه آزمایش هسته‌ای زمینه‌های لازم را برای ایجاد دومینوی هسته‌ای در خاورمیانه به وجود می‌آورد. به‌طور کلی با وجود موضوعات حساسی مانند مسئله هسته‌ای

ایران، امنیت رژیم صهیونیستی، امنیت انرژی و حفظ و ثبات در رژیم‌های دیکتاتور طرفدار غرب مانند عربستان سعودی، عملاً اوباما با هزینه کمتر اجماع جهانی علیه ایران را تشدید خواهد کرد و این سیاست چندجانبه‌گرا شاید به معنی افزایش فشارها و تحریم‌ها علیه ایران باشد، مگر اینکه طرفین به‌طور نسبی تعدیلاتی را در مواضع خود نسبت به همدیگر بر سر میز مذاکره انجام دهند (رهنورد و حیدری، ۱۳۸۸: ۲۱۷).

نتیجه‌گیری

در هیچ دوره‌ای رؤسای جمهور آمریکا نسبت به استفاده از مضامین ارزشی و فرهنگی برای توجیه عملکرد خود غفلت نورزیده‌اند. مفاهیمی مانند حقوق بشر، دموکراسی، مأموریت یا رسالت آمریکایی، با تفاوت‌هایی در فرهنگ گفتاری دولت‌های آمریکا همواره مشاهده می‌شود؛ اما تجلی واقعی رفتار این کشور در عرصه سیاست خارجی، کنش استراتژیک مبتنی بر قدرت سخت بوده است. در دوران جنگ سرد و حتی پس از آن با تفاوتی اندک کماکان سیاست نرم‌افزاری در پرتو سیاست واقع‌گرایی قرار داشت. حوادث ۱۱ سپتامبر نقطه عطفی در این زمینه محسوب می‌شود. در هیچ مقطعی از زمان، دولت‌مردان آمریکا تا این میزان بر مضامین ارزشی و اخلاقی به عنوان منابع قدرت تأکید نکرده‌اند. حتی اولین تجلی‌های سیاست امنیتی آمریکا بعد از این تاریخ که از ماهیت سخت‌افزاری و استراتژیک برخوردار بودند، آموزه‌های ارزش محور را دستمایه عملی قرار دادند.

در طول حدود هفت دهه گذشته ایران و آمریکا در مناسبات دو جانبه خود با فراز و فرودهایی بسیار روبه‌رو شده‌اند. از اتحاد استراتژیک تا قطع روابط و درگیری نظامی را می‌توان در پرونده مناسبات این دو کشور مشاهده کرد. اشغال نظامی ایران در دوره جنگ جهانی دوم، حمایت از ایران در برابر شوروی، کودتا علیه دولت مردمی مصدق، فشار برای روی کار آوردن دولت‌ها، واگذاری نقش ژاندرم‌ری در منطقه به ایران طبق دکترین نیکسون، اقدام علیه انقلاب اسلامی ایران و تلاش برای سرنگونی نظام انقلابی جدید، تسخیر سفارت آمریکا در تهران و گروگان‌گرفتن دیپلمات‌های آمریکایی، قطع روابط دیپلماتیک، همراهی با عراق برای حمله نظامی گسترده به ایران، تلاش مخفیانه برای بازسازی روابط (ماجرای مک فارلین)، درگیری نظامی محدود و کنترل شده در خلیج فارس، انهدام هواپیمای مسافربری ایران و تهدید ایران به انجام دادن اقدامات شدیدتر، اعمال تحریم‌های بیشتر، تلاش دوباره برای بازسازی روابط، تهدید به اقدام نظامی علیه ایران از سوی آمریکا بعد از ماجرای ۱۱ سپتامبر، قرار دادن نام ایران در لیست کشورهای یاغی، نام بردن از ایران به عنوان یکی از محورهای شرارت در جهان، انجام گفت‌وگوهای دیپلماتیک دوجانبه درباره عراق، فشارهای بین‌المللی بیشتر در پرونده هسته‌ای ایران و تلاش دوباره برای احیای مذاکرات و حل مسائل و مشکلات، حملات و ویروسی به سیستم‌های رایانه‌ای ایران به ویژه سیستم رایانه‌ای نیروگاه

اُتمی بوشهر (ویروس استاکس نت)؛ سیاهه‌ای از مناسبات پرفراز و فرود دو کشور ایالات متحده آمریکا و ایران است.

مشاهده می‌شود که در دوره پس از انقلاب، اقدامات آمریکا به دفعات امنیت ملی ایران را به خطر انداخته است. در حقیقت جهت‌گیری سیاست‌های خارجی دولت آمریکا در برابر ایران از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی، دشمنی با ایران بوده است. در دهه اول انقلاب اسلامی، یعنی از سال ۱۳۶۷-۱۳۵۷ اقدامات آمریکا علیه ایران بیشتر نظامی و سخت‌افزاری بود و این سیاست رویکرد غالب دولت ایالات متحده آمریکا در براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران بوده است. پس از شکست ایالات متحده در اقدامات نظامی و کاربرد قدرت سخت‌افزاری در برابر ایران، این کشور گستره جدید حملات خود را که این بار به صورت نرم‌افزاری همراه شد، آغاز کرد. تجربه ناموفق آمریکا در بهره‌گیری از قدرت سخت در دستیابی به اهداف خود از یک سو و انقلاب فناوری اطلاعات و ارتباطات و پیچیدگی و تغییر فزاینده جهان از سوی دیگر موجب شده است که جنگ نرم و استفاده از ابعاد مختلف قدرت نرم علیه ایران در سرلوحه رویکرد تقابلی آمریکا با ایران قرار گیرد. آمریکا الگوهای رفتاری هژمونیک خود را بر پایه اصل رسالت یا مأموریت آمریکایی یا استثنائگرایی آمریکایی مبتنی کرده است که پیامد قطعی آن مداخله‌گرایی از جنس نرم و سخت، است. بر همین اساس سیاست آمریکا در برابر ایران پس از ۱۱ سپتامبر آمیزه‌ای از شاخص‌های نرم و سخت است که یکی در مقام بستر ساز، مکمل و توجیه کننده دیگری عمل می‌کند.

پی‌نوشت

۱. انسداد برای جلوگیری از فروش هرگونه سلاح به ج.ا.ا.

منابع

- ازغندی، علیرضا، (۱۳۷۰)، *نظام بین‌الملل، بازدارندگی و همپایگی استراتژیک*، تهران، انتشارات پیک ایران. چاپ اول.
- پورسعید، فرزاد، (۱۳۹۰)، *سیاست خارجی کارتر و انقلاب اسلامی ایران: از اصول‌گرایی تا بازگشت به سیاست قدرت*، چاپ شده در کتاب: *سیاست خارجی آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران*، داود غریباق زندی و دیگران، چاپ اول، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۱۱ سپتامبر و تحول مفهوم منافع ملی: گذار از منافع ملی به منفعت نظام جمهوری اسلامی، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۱۷ و ۱۸، پائیز و زمستان، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- تیرمن، کنت آر، (۱۳۷۳)، *سوداگری مرگ، ناگفته‌های جنگ ایران و عراق*. چاپ اول، ترجمه احمد تدین، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- جونز، مارتین، جونز، رایس، وودز، مایکل، (۱۳۸۶)، *مقدمه ای بر جغرافیای سیاسی*. چاپ اول، ترجمه زهرا پیشگاهی فرد و رسول اکبری. انتشارات دانشگاه تهران.
- حافظ‌نیا، محمدرضا، (۱۳۸۵)، *اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک*، چاپ اول، مشهد، پاپلی.

حمیدی‌نیا، حسین، (۱۳۸۴)، *مباحث کشورها و سازمان‌های بین‌المللی* ۱۲۷، ایالات متحده آمریکا، چاپ سوم، تهران، وزارت امور خارجه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

خسروی، غلامرضا، (۱۳۹۰)، *سیاست جرج بوش پدر در قبال جمهوری اسلامی ایران*، چاپ شده در کتاب: *سیاست خارجی آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران*، چاپ اول، داود غرایاق زندی و دیگران، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

دولت کلیتون؛ سیاست مهار دوجانبه، چاپ شده در کتاب: *سیاست خارجی آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران*، چاپ اول، داود غرایاق زندی و دیگران، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

داداندیش، پروین؛ احدی، افسانه، (۱۳۹۰)، *جایگاه دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران* فصلنامه روابط خارجی، سال ۳، شماره ۱.

ذاکریان، مهدی، (۱۳۸۲)، *ایران، خاورمیانه و حقوق بشر آمریکایی*. فصلنامه مطالعات منطقه‌ای (اسرائیل‌شناسی و آمریکاشناسی).

حقوق بشر و خاورمیانه، (۱۳۸۲)، گزارش پژوهشی، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.

رهنورد، حمید و حیدری، محمدعلی، (۱۳۸۸)، *عوامل تحول و ثبات در سیاست خارجی دولت اوباما* فصلنامه راهبرد، شماره ۵۱.

ریگان، رونالد، (۱۳۶۹)، *در کاخ سفید چه گذشت؟*، چاپ اول، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر البرز.

ستوده، امیررضا و کاویانی، حمید، (۱۳۷۹)، *بحران ۴۴۴ روزه در تهران، گفته‌ها و ناکفته‌هایی از تصرف سفارت آمریکا*، چاپ اول، تهران، مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر.

سلیمانی پورلک، فاطمه، (۱۳۸۹)، *قدرت نرم در استراتژی خاورمیانه‌ای آمریکا*، چاپ اول، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

سیک، گری، (۱۳۷۹)، *ایران و آمریکا: حقایق و پیامدها* فصلنامه گفتگو، شماره ۱۲.

سیمبر، رضا، (۱۳۸۹)، *سیاست خارجی آمریکا و تحریم‌های جدید علیه جمهوری اسلامی ایران* دانش سیاسی، شماره دوم، پاییز و زمستان.

صادقی، احمد، (۱۳۷۳)، *مقایسه اهمیت استراتژیک ایران در سیاست خارجی آمریکا در دوران جنگ سرد و پس از آن*، پایان نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران.

طلوعی، محمود، (۱۳۸۵)، *فرهنگ جامع علوم سیاسی*، چاپ اول، نشر علم.

عالم، عبدالرحمان، (۱۳۷۶)، *بنیادهای علم سیاست* چاپ پنجم، تهران، نشر نی.

عزتی، عزت‌الله، (۱۳۸۲)، *ژئوپلیتیک در قرن بیست و یکم*، چاپ دوم، تهران، سمت.

علیخانی، حسین، (۱۳۸۰)، *تحریم ایران؛ شکست یک سیاست*، چاپ اول؛ ترجمه محمد متقی نژاد، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

غرایاق‌زندی، داود، (۱۳۹۰)، *سیاست خارجی جرج واکر بوش در قبال جمهوری اسلامی ایران (۲۰۰۴-۲۰۰۸م)* چاپ شده در کتاب: *سیاست خارجی آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران*، چاپ اول، داود غرایاق زندی و دیگران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

کامروا، مهران، (۱۳۸۸)، *خاورمیانه معاصر*، چاپ اول، ترجمه محمد باقر قالیباف و سیدموسی پورموسوی، تهران، نشر قومس.

کگلی، چارلز دبلیو و وتیکف، لوجین آر، (۱۳۸۲)، *سیاست خارجی آمریکا، الگو و روند*، چاپ اول، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

متقی، ابراهیم، (۱۳۸۲)، *تحلیلی بر تعاملات جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا در ربع قرن اخیر* سخنرانی علمی، تهیه شده توسط پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.

مک لین، ایان، (۱۳۸۱)، فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد، چاپ اول، ترجمه حمید احمدی، تهران، نشر میزان.

والراشتاین، ایمانوئل، (۱۳۷۷)، سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی (ژئوپلیتیک و ژئوکالچر)، چاپ اول، ترجمه پیروز ایزدی، تهران، نشر نی.

وحیدی، موسی الرضا، (۱۳۸۶)، فرا تکنولوژی و تحول مفهوم قدرت در روابط بین الملل فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۰، شماره ۴ (مسلل ۳۸).

هادیان، ناصر؛ احدی، افسانه، (۱۳۸۸)، "جایگاه مفهومی دیپلماسی عمومی". فصلنامه بین المللی روابط خارجی، سال اول، شماره سوم.

یانگ، جان، (۱۳۸۳)، جنگ سرد- صلح سرد، آمریکا و روسیه در جنگ سرد (۱۹۴۸-۱۹۴۱م)، چاپ اول، ترجمه عزت الله عزتی و محبوبه بیات، تهران، انتشارات قومس.

یزدانفام، محمود، (۱۳۹۰)، "سیاست آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران: دوره ریگان"، چاپ شده در کتاب: سیاست خارجی آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، داود غرایاق زندی و دیگران، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

Addib_ Moghaddam, Arshin(2007), " Manufacturing War, Iran in Neo_ Conservative Imagination," Third World Quarterly, Vol.28, No.3.

Affrasiabi, Kave & Maleki, Abbas.(2003) " Irans Foreign Policy After 11 September," The Brown Jornal of World Affairs, Volume IX, Issue2, Winter/Spring.

Cowie, A.P (1989). Oxford Advanced Learners Dictionary, UK: Oxford University Press.

Glassner,Martin& Fahter Chuck. (2004), " Political Geography." 1th Edition United States of America: New York: Johan wiley& Sons, Inc.

Gove, P.B.(1986) " Websters Third New International Dictionary", U.S.A: Merriam_ Webster Inc. Publishers.

Lake, Anthony. (1994). " Confronting backlash states," Foreign Affairs, Vol.73, No.2, Marc_ April.

Nye, Joseph,s. (2004) "Soft Power and American Foreign Policy." Political Science Quarterly, Summer.

Sullivan,Patrick. (1982). " Geopolitics. Australia(1988) Croom Helm Ltd.

Plano, Jack & Olton, (1982) Roy. " The International Relation Dictionary", 4th Edition ,California, Longman.